

# نوري كه از حيات انسانها سرچشمه ميگيرد

اول اول اجازه دهيد كه اعتراف كنم، ما بازنشسته‌ها دست خودمان نيست، دل نازك ميشويم و گاهي چيزهايي ميگويم و مي‌نويسيم كه بايد آنها را شطرنجي خواند. پس لطفاً سريع به قباي عزيزان برنخورد كه گردن ما از مو باريك‌تر است و راستش اصلاً گردني براي‌مان مانده است.

ما سالها در دانشگاه‌ها و نهادهاي مختلف استخوان خرد کرده‌ايم و اين اواخر بابت گسترش مناسبات ناسالم اداري و اعتراضها و گوشزدها، تبديل به استخوان لاي زخم شده بوديم. پس برخي مثل من چمدان‌شان را مي‌بندند و زودتر از موعد بيرون مي‌آيند و بعضي هم از سر اجبار مي‌مانند و دندان بر هم مي‌سايند و بعضي هم به اجبار زودتر بازنشسته‌شان مي‌کنند. در هر حال با هم فرقي نداريم. همه زير خط فقريم، اما سربلند و رها از قفسي كه براي‌مان ساخته بودند. شايد بدني فرسوده داشته باشيم، موهايي سفيد و سيمائي تكيده، اما ما اميدواريم به روزهاي پيش رو، به تغيير و دگرگوني در نظام فكري كه انسان و انسانيت در آن شعار است و رنج و درد يار هميشگي بسياري از مردم. همچنان در عرصه مانده‌ايم با تمام ابهامها، نااميديها و اشكها.

دنياي زباني ما اگر خاص نباشد، اما كمی طعم طنز، انتقاد، درد و رنج هم مي‌گيرد و اميدوارم سخنان من كه سياه نمائي نيست و حاصل تجارب زيسته است، وجود كسي را مكدّر نكند كه به قول احمد شاملو:

«آن كه مي‌اندیشد

به ناچار دم فرو مي‌بندد

اما آنگاه كه زمانه

زخم‌خورده و معصوم

به شهادتش طلبد

به هزار زبان سخن خواهد گفت»

مي‌خواهم اشاره‌اي به آخرين كتابي كه مطالعه کرده‌ام داشته باشم و با دوستانم به اشتراك بگذارم. هانا آرنه در كتاب «آيشمن در اورشليم» اشاره به ابتذال و عادي‌سازي شر مي‌کند. او مي‌خواهد بيان کند كه آيشمن يك هيولا نبود، همان فردي كه باعث انتقال، ترك خانه، مصادره اموال و در آخر كشته شدن به فجييع‌ترين شيوه‌ها در

اردوگاه‌های دایم و سیار صدها هزار نفر گردید، بلکه او فردی عادی بود که فضیلت را در درست، به موقع و کامل انجام دادن وظایف محوله و مبری کردن خود از تعهدات انسانی میدانست. او خود را تنها يك متعهد به پیشوا و مافوقانش تلقی می‌کرد و این یعنی آنجا که انسانیت‌زدایی می‌شود، برخی افراد در گسترش شر، تنها خود را کارگزارانی ساده میدانند و به عمق اقدامات فاجعه‌آمیز خود نمی‌اندیشند یا می‌اندیشند اما نظام فکری آنها آنقدر مسدود و متصلب گردیده که جان انسان‌ها برایش بی‌معنا می‌گردد و ایجاد رعب، وحشت و رنج امری عادی.

پیام دیگر آرنست در کتاب این است که در تاریک‌ترین شرایط نیز باید امیدوار به بارقه‌های امید بود «نوری که نه از نظریه‌ها و مفاهیم، بلکه از حیات و اعمال افراد سرچشمه می‌گیرد.»

▪ دکتر بیدا میرحسینی/ جامعه شناس